

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

تورا برای "همیشه" میخواهم...

مثل "آنها"

مثل زکریا...

به شهادت لحظه ای که "دعا" کرد

برای "امتداد حضورت"

او می دانست

که اگر یاد تو نباشد،

این جان خشکیده، چه ثمر دارد؟

این خاکستر برباد رفته ی عمر، چه اثر دارد؟

اصلا این دنیا، به امتداد حضور توست که پابرجاست.

او به آسمان نگاه کرد، رحمتت را دید، فراوانی رزق هایت را دید، مریم را دید...

این تلالو حضور تو بود که نور امید را در او زنده نگه داشت

حتی در تنها ترین لحظات زندگی اش

هنگامی که همگان روی از آسمان برمیگرداندند

و پشت به خورشید میکردند

و او در گوشه محراب برای زمین های مرده، دعای باران میخواند:

"من میترسم از بعد خودم..."

این زمین باران می خواهد...

این بندگی وارث می خواهد، وراثتی از جنس ابراهیم و اسحاق و یعقوب

او میدانست

که اگر تو نباشی، آسمان به زمین می آید...

"عدم"، سهم بشریت میشود

چراکه "وجود" تنها از چشمه سار رحمت تو جاریست.

در لحظه ای که حتی عالم اسباب هم با همه عظمتش در برابر تو به سجده می افتد..

اما،

"دعا" سبب ساز میشود...

و بنده چه دارد به جز دعا؟

تورا میخواهم و برای این خواستن، دعا میکنم...

تویی که حتی خواستنت هم برای من هدایت آفرین است.

تو، خودت منتهای آرزوی منی و همین را هم برای خودم میخواهی،

برای اینکه سرزمین وجودم را سرشار کنی از رسیدن و رضایت.

و بی تردید، این دعای مستجاب است.

.

.

صدایی میشنوم... صدای قطرات باران به پنجره قلبم... صدای بشارت... صدای حیات...

إنا نبشرك بغلام

اسمه یحیی...

آری..

دعا، مرا به تو وصل میکند..

و من شهادت میدهم که تو صدای مرا شنیدی و به من پاسخ دادی.

گونه هایم تر میشود،

و همواره در خاطر می ماند که باران، میقات ملاقات با توست..

آه! چقدر با تو جان میگیرم، حیات به وجودم برمیگردد...

اگر بشارت تو یحیاست

پس خودت چه هستی؟

... تو را مثل مریم میخواهم

از پشت پنجره های اشراق

دور از اهالی وجودم

در کنج خلوتی

تا حجابی باشد در برابر هر آنچه غیر توست

حجابی برای نجوا و مناجات...

تو را مثل مریم میخوانم

آن سان که هیچ جلوه و جمالی، توجه مرا از تو برنگرداند

و وسعت رحمت، پناه همیشه ام باشد.

و بسان مریم تقدیست میکنم

با همان عطر طهارتی که عرشیان را به ضیافت زمینیان دعوت کند

تا آیه های نور و رحمت را برای مردمان به ارمغان بیاورند.

و مریم وار

سنگینی امانت تو را بر دوش میکشم

به وسعت دشتهای دور دست

و به امیدواری نخلی که خشکی زمین، استواری اش را نمی شکنند.

و اگر دردهای جانکاه، از جانم بکاهند، اجازه نمیدهم که از یاد تو کاسته شود.

تو را میخوانم

و حیاتبخشی رحمتت را فریاد میزنم

با عشق و عطوفت عیسی

آن چنان که قبل از چشم گشودن،

دلنگران لب های بی لبخند باشم

و برای شیرینی کام ها و روشنی چشم ها دعا کنم

و در هجوم تهمت و تهدید

صدای رسای حق طلبی باشم

و بارش برکت را از هیچ زمینی دریغ نکنم

و «سلام»، نام حیات بخش تو را در تمام عوالم وجود، جاری کنم.

و السلام علیّ یوم وُلدتُ و یوم أموت و یوم أبعث حیّا..